



## یادی از ابن عطاءالله اسکندری

عارف مصری در قرن هفتم

نوشته علیرضا ذکاوتی قراگزلو

در کشورهای اسلامی آفریقا، بویژه مصر، تصوّف ابعاد گسترده و مردمی دارد و می شود گفت که در این کشورها مراسم و نهادهای صوفیانه مکمل و متمم مراسم و نهادهای مذهبی است. نظیر همان اهمّی که در ایران صرف دستجات تعزیه می شود در مصر برای مواکب صوفیانه و مجالس مولودخوانی به عمل می آید.<sup>۱</sup>

از دهها طریقه صوفیانه فعال در مصر شاید «شاذلیّه» را (با شعب متعدّدش) بتوان بزرگترین و پرمردترین طریقه انگاشت.<sup>۲</sup> انتساب این سلسله به ابوالحسن شاذلی (متولد ۵۹۲ هـ.ق) است که سیدحسینی یا حسینی بوده و منسوب به شاذله (دهی در تونس)؛ وی به

سال ۶۴۲ ق طریقه‌اش را در مصر تأسیس کرد. جانشین او ابو العباس مرسی (متوفی ۶۸۶)<sup>۳</sup> و از مشاهیر طریقه شاذلی ابن عطاء الله اسکندری<sup>۴</sup> شاگرد ابو العباس است که شهرتش فراتر از دایره صوفیان شاذلی است، زیرا دارای تألیفات ارزنده‌ای در تصوف بوده است.<sup>۵</sup> معروفترین این آثار<sup>۶</sup> مجموعه کلمات قصار و ادعیه‌ای موسوم به *الحکم العطائیه* است که از جهت سبک و مضامین و شیوع و اشتها با مناجاتنامه خواجه عبدالله انصاری هروی شباهت دارد.<sup>۷</sup> در این مقاله مختصر به مناسبت هفتصدمین سالگرد درگذشت ابن عطاء الله اسکندری (۷۰۹ هـ ق) اجمالاً به زندگی و اندیشه‌ها و آثار او اشاره می‌کنیم و ترجمه بعضی عبارات و ادعیه او را از نظر خوانندگان فارسی زبان می‌گذرانیم.

ابن عطاء در حدود سال ۶۵۸ در اسکندریه مصر تولد یافته و هم در آنجا پرورش یافته و به سال ۶۷۴ به خدمت ابو العباس مرسی رسیده است. ابو العباس شاگرد جدیدش را به ادامه تحصیل علم تشویق نمود. ابن عطاء الله نوجوان *تعصب ضد صوفیانه* داشت، اما با ملاحظه کرامتی از استاد در اولین ملاقاتش و نیز از آن روی که فکر و عمل ابو العباس معارضه‌ای با شرع نداشت دست ارادت به او داد و دیری نگذشت که هم به عنوان *یک فقیه منصب و مسند تدریس* یافت و هم به عنوان صوفی و زاهد شهرت پیدا کرد، به طوری که کمی قبل از وفات ابو العباس (به سال ۶۸۶) ابن عطاء راهی قاهره شد و آنجا به تدریس فقه و نیز ارشاد سالکان طریقه عرفان مشغول شد و تا آخر عمر به تربیت شاگردان و مریدان و تألیف کتب اشتغال داشت. به او نیز مثل دیگر «اولیاء الله» کراماتی نسبت داده‌اند و قبرش را هم زیارتگاه کرده‌اند.

ابن عطاء الله *یک صوفی* مقبول از نظر گاه رسمی بود، لذا وقتی در همان روزگار ابن تیمیه حنبلی (۷۲۸-۶۶۱) حملات *تعصب آمیزش* را علیه صوفیه به اوج رسانید، یکی از کسانی که به سال ۷۰۷ بر ضد ابن تیمیه به دولت شکایت کرد ابن عطاء بود که از سخنگویان سرشناس تصوف محسوب می‌شد ولی از افراطیون نبود. زیرا او نه سعی و عمل را در زندگی روزانه رد می‌کرد و نه به افکار تند وحدت وجودی - که بعد از ابن عربی داشت بر تصوف سایه می‌افکند - گرویده بود، بلکه حداکثر به وحدت شهود (که معارض با شرع نیست)<sup>۸</sup> و با نصوص دینی تناقض ندارد) اشاره کرده است.

گذشته از شکایت رسمی مذکور علیه ابن تیمیه، ابن عطاء معمولاً با مخالفان درگیر نمی‌شد و این درسی است که از استادش ابو العباس مرسی آموخته بود: «فکان من شأنه ان لا ینتقم لنفسه ولا ینتصر لها».

اهم آثار ابن‌عطاء‌الله عبارت است از:

- *الحکم العطائیة*. ظاهراً از اولین آثار اوست، زیرا در چند اثر دیگرش به آن اشاره می‌کند. این کتاب کراً چاپ شده و چندین شرح بر آن نوشته‌اند، زیرا گاهی مرموز و مبهم است، اما نثر زیبا و موجزی دارد و حاوی افکار و تعلیمات ابن‌عطاء‌الله است.

- *المناجاة العطائیة*. این مناجات‌ها که ضمیمه *الحکم* است و گاه رنگ ادعیه شیعی دارد مورد توجه خاص و عام در مصر است، به طوری که در عبادات خود از آنها استفاده می‌کنند، و به قرینه بعضی شباهتهاً بعید نیست که ابن‌عطاء فقراتی از آن را از مآخذ شیعی گرفته باشد. - رساله‌ای در بیان معانی عنایت و محبت و شکر و توبه و فکر و خلوت که به عنوان سفارش و وصیت برای شاگردان و مریدانش نوشته است. این رساله در آخر *لطائف المنن* (۱۳۳۲) چاپ شده است.

- *التنویر فی اسقاط التدبیر*. این کتاب بیان نظریه اصلی اوست - که بیان خواهیم کرد - و چند بار به چاپ رسیده است.

- *لطائف المنن فی مناقب الشیخ ابی‌العباس المرسی و شیخه الشاذلی ابی‌الحسن*. پیداست که این کتاب برای تبلیغ طریقه شاذلیه نگاشته شده است و عمدتاً به احوال ابوالحسن شاذلی و ابوالعباس مرسی اختصاص دارد، الا اینکه از افکار و احوال خود ابن‌عطاء نیز خالی نیست. این کتاب نیز مکرراً چاپ شده است.

- *تاج العروس الحاوی لتهذیب النفوس*. این کتاب را که شامل نصایح صوفیانه است از دو کتاب اخیر الذکر (*لطائف و التنویر*) تلخیص کرده. نسخ خطی این کتاب عناوین دیگر هم دارد، اما با همین عنوان بارها در حاشیه *التنویر* به چاپ رسیده است.

- *القصد المجرد فی معرفة الاسم المفرد*. این کتاب بحثی است فلسفی و کلامی در الهیات که البته خالی از ادواق صوفیانه نیست، و به سال ۱۳۴۸/۱۹۳۰ در مصر چاپ شده است. - *مفتاح الفلاح و مصباح الارواح*، در آداب ریاضت و ذکر صوفیانه است. عنوان دیگر این کتاب چنین است: *مفتاح الفلاح فی ذکر الله الکریم الفتح*، و با عنوان اول چند بار چاپ شده است.

- *عنوان التوفیق فی آداب الطریق*. شرح قصیده شیخ ابو‌مدین تلمسانی (متوفی ۵۹۴) است - که استاد ابن عربی بوده - به این مطلع:

ما لذة العیش الا صحبة الفقراء هم السلاطین و السادات و الامراء

- رساله‌ای درباره آیه و اذاجه لك الذین یؤمنون بأیتنا قلل سلام... (انعام، ۵۴) بحثی است در ایمان و اقسام مؤمنان. نسخه‌ای خطی از این رساله موجود است.

آثار مختصر و پراکنده دیگری هم در موضوعات دینی و عرفانی به ابن عطاء الله نسبت داده‌اند که از بعضی نشانی در دست نیست و از بعضی نسخه خطی باقی است.<sup>۱۱</sup>

اینک اشاره‌ای به اندیشه اخلاقی و اجتماعی ابن عارف و روش سلوک از دیدگاه او: نظریه اساسی<sup>۱۲</sup> ابن عطاء الله اسکندری «اسقاط تدبیر» است، بدین معنا که خدا را آفریننده انسان و اعمال او اعم از بد و نیک می‌داند و بیداست که در نظر او انتساب بد و نیک به اعمال نیز ذاتی و عقلی نیست (برخلاف نظر معتزله) و از اینجاست که نتیجه می‌گیرد خداوند از آن جهت «اراده» را در بشر آفریده تا بشر با در هم شکستن آن خود متوجه شود که در واقع اراده‌ای ندارد و آنچه خدا می‌خواهد همان می‌شود. تدبیر، یعنی چاره‌گری و دست و پا زدن، اگر به این صورت باشد که انسان را از خدا دور کند، مذموم است و اگر در جهت قرب به خدا صورت گیرد، ممدوح است. شیطان آدمهای خوب و سالکان راه خدا را مخصوصاً از مجرای «تدبیر» می‌فریبد، چون اینان به دام فریب ابلیس در مخالفت آشکار او امر الهی نمی‌افتند. به عبارت دیگر تا در مقام تدبیر (مذموم) و تصور اراده مستقل برای خودمان هستیم در چنگ نفس آماده اسیریم و چون توجه و بیداری یافتیم و در «تدبیر» تردید حاصل شد، این مرتبه نفس لوامه است و هرگاه تدبیر اسقاط شد شخص به مرتبه نفس مطمئنه رسیده و رضایت تحقق یافته است. در این مقام شخص غم روزی نمی‌خورد، نه اینکه سر بار مردم شود و سؤال و تکدی نماید، خیر، باید کار خود را بکند و سهم خود را در زندگی اجتماعی ادا کند، اما آرام و بی‌اندوه و بی‌ترس و بی‌اضطراب و آزاده به معنای حقیقی باشد و خود را با خواست خدا منطبق سازد، در راه آنچه ضمانت شده است زیاده نکوشد و در طلب آنچه از او خواسته‌اند کوتاهی نکند که اگر بکند، این نشانه پوشیدگی چشم بصیرت خواهد بود.

نفسی که خدا را فراموش می‌کند و خود را می‌بیند منشأ همه شرور اخلاقی است. جاهلی که از خود راضی نیست بر عالم خود پسند ترجیح دارد؛ اصلاً عالم از خود راضی عالم به معنای حقیقی نیست و جاهلی که از خود راضی نیست در واقع به علم سودمند رسیده و در راه اصلاح خود قدم نهاده است. باید توجه داشت و گول نخورد، از دو کار آنچه به نظر ما سنگین تر می‌آید همان بهتر است و از دو امر آن را که بر نفس گران تر است باید پیروی کرد که هر چه برحق تر است پذیرش آن بر نفس ثقیل تر است.

برای اصلاح نفس مجاهده لازم است و مجاهده نخست تلخ است و کم‌کم شیرین

می‌شود، و همان لذتی که نخست از معصیت می‌یافتی بعداً در طاعت می‌یابی. مجاهده را چهار مرحله است:

- ریاضت اخلاقی و ترك بدیها و آراستن خویشتن به خوبیها؛
- عزلت‌گزینی و خلوت‌نشینی و ذکر؛
- واداشتن نفس به رعایت آداب عملی سلوک؛
- ترقی نفس در مقامات و احوال مختلفه تا به معرفه‌الله برسد.

و این همه باید تحت نظارت و اشراف شیخ و مرشد باشد که سالک بدون مرشد مثل «بچه سرراهی» است. اما شرط شیخ آن است که «تارك لهوآه راسخ القدم فی خدمه مولا» باشد. وظیفه شیخ آن است که سالک را متوجه خود آرایها و خودنماییها و نهفته‌های نفس سازد و او را به سوی خدایه نماید و فرار از ما سوی الله آموزد: «شیخ تو آن نیست که از او استماع کرده‌ای، بلکه آن است که از او اخذ کرده‌ای... شیخ تو آن نیست که قال پیش آرد، بلکه آن است که با حال، تو را از جای برآرد و پیشاپیش تو برود و تو را آنقدر پیش برد تا به نور الهی رسی، آنگاه گوید اینک تو و خدا»

این رابطه و علاقه از رابطه پدر فرزندی بالاتر است و پاس داشتن آن واجب‌تر. مرید نباید چیزی از استاد و مرشد پنهان دارد، همچنانکه هیچ‌گونه دردی را از طیب پنهان نمی‌دارند، و نیز نباید چیزی را جزئی انگارد و مهم نیندازد که در این صورت معالجه نخواهد شد. بدترین حالت برای سالک این است که از خود راضی باشد و از خدا ناراضی و به قضا و قدر الهی ناخشنود. چنین کسی «نزد خدا اعتباری ندارد» اما آنکه از خود سلب اختیار (= حق انتخاب) و سلب تدبیر (چاره‌گری) و سلب اراده (خواست) کند از ویژگیان خداوند است. از جمله صفاتی که مانع وصول به طریق الهی است عبارت است از:

- ریا (که مقابل آن اخلاص است)؛

- کبر (که مقابل آن تواضع است)؛

- تکیه کردن بر خلق (در مقابل بلند همتی).

اینها فقط دودسته سه‌تایی از صفات نیست، بلکه در گونه‌ها و مراتب و مراحل سلوک بارها رخ می‌نماید.

سالک پس از تهذیب اخلاق، با راهنمایی و طبق نظر شیخ به عزلت و خلوت می‌پردازد و با گرسنگی و تشنگی و بیداری و خاموشی و ذکر [خفی یا ذکر سر] آماده معرفه‌الله و فنا می‌شود. عزلت یعنی ترك معاشرت مردم، نه اینکه به صورت مردم را ترك کنی. باید دلت و گوشت

به زیاده‌گوییهای آنان نباشد، اما خلوت یعنی بریدن از غیر خدا و رازگویی با خدا در جایی که کسی نبیند.

سالک در اطاقکی تاریک و بی سر و صدا به ارتفاع قدیک آدم و عرض و طول کمتر از آن خود را محبوس می‌سازد تا عوامل مشغول‌کننده قلب و جلب‌کننده چشم و گوش را از خود دفع کرده باشد. باید تن و جامه‌اش پاک و پاکیزه، فکرش ساکن و فقط متوجه الله باشد. کم حرکت کند، کم بخورد، حیوانی نخورد، کم بخوابد، در عبادت به فرايض و نوافل بس کند و بقیه اوقات نام «الله» یا «هو» را در دل بگذراند و تکرار نماید، و گاه نفس را تا مدتی حبس نماید.

ذکر انواع و اقسام دارد، و مقصود از همه آنها صیقل دادن آینه دل و زدودن زنگار نفسانیت و رسیدن به طمأنینه قلب است همچنانکه در قرآن آمده است: *أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ* (رعد، ۲۸۲). حالاتی برای ذکرکننده پیش می‌آید که همه عالم را در یک رشته وحدت ناگسستنی می‌بیند بلکه جزئیکی به چشم دل هیچ نمی‌بیند و بر همه موجودات (مجزاً و مستقل و مشخص) نماز میت می‌خواند. هستیها از جهت شهودنیست می‌شوند، و این آزمایشی است درونی و فردی. میان خداجویان کسانی هستند که جذبه برایشان غالب است، اینان مجذوبان اند که انوارشان بر اذکارشان پیشی دارد و مصداق ظهور سرعنایت هستند: *يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ* (آل عمران، ۷۴) اما در مورد سالکان معمولی اذکار بر انوار پیشی دارد و مصداق *إِنْ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ* (اعراف، ۵۶) هستند. البته هیچ يك از این دو گروه در واقع از خود اراده‌ای ندارند، این مشیت الهی است که در مراتب ذکر آنان را پیش می‌برد. اما نباید پنداشت که بدون مجاهده چیزی حاصل می‌شود یا کشفی دست می‌دهد، و این تناقض نیست، به این صورت که برگزیدن طریق مجاهده صرفاً امتثال امر حق است و نباید آن را به اراده و تدبیر خود نسبت داد، همین خود فضل الهی است که کسی در صدد مجاهده با نفس برآید. این کوشش ناشی از کشش است، «زیر هر یارب ما لیبک اوست» و این همه به نظریه اساسی ابن عطاء الله برمی‌گردد که انسان نمی‌تواند به معنای واقعی کلمه صاحب اراده تلقی شود. اختیار فقط يك پندار است، اما واقع این است که از حکم ازل بیرون نتوان رفت و از دیوار «قدر» نتوان گذشت. اما این همه به معنی بیکارگی نیست، بلکه به معنی از خود ندیدن کارهاست.

از کتاب *الحکم العطائیه*

□ نو میدی از رحمت بر اثر گناه، نشان تکیه بر عمل است.

- جنسِ اعمال بر حسب واردات احوال گونه‌گون می‌شود.
- همچون خرِ عَصاری مباش که از این «هست» به آن «هست» در دائرهٔ «هستان» بچرخد بلکه به سوی «هست‌آفرین» حرکت کن.
- آنجا که خدا اسبابی فراهم کرده است اگر تجرید بخواهی، ناشی از شهوتی نهانی است و آنجا که به تجرید افتاده‌ای، اگر اسباب بجویی دون‌همتی است.
- از خدا مخواه که تو را از حالتی که هستی بیرون آورد و بر کار دیگری وادارد که اگر بخواهد می‌تواند در همین حال همان کار را از تو برآرد.
- با کسی که گفتارش تو را به خدا راه نماید و حالتش تو را به حرکت در نیاورد منشین.
- وجودت را در زمین فراموشی خاک کن، که دانه تا در خاک نهاده نشود نرود و بار ندهد.
- خدا دانسته است که تو از او نمی‌شکیدی، پس آن قدر که می‌بینی بر تو جلوه نموده است.
- آن زمان که به طاعت اندری به حلم خدا محتاج تری از وقت معصیت.
- نفس از معاصی لذت آشکار می‌برد و از طاعات حظّ نهان، و این درد علاجش سخت‌تر است.
- از آنجا که تو تا بدیها و خودیهات ناپود نشود بدو نتوانی رسید، پس اگر او بخواهد تو را وصال نصیب کند، تو را با اوصاف خودش می‌پوشاند و از راه کششِ آنسویی (نه کوششِ اینسویی) تو را به خودش می‌رساند.
- چه بسا از ظلمت شام «قبض» بیش از روشنایی روز «بسط» سود ببری.
- ممکن است ریا در چیزی باشد که در برابر چشم مردم هم نیست.
- کوششت در راه آنچه برایت ضمانت کرده‌اند و کوتاهیت دربارهٔ آنچه از تو خواسته‌اند نشان نایبایی تو است.
- اصل هر معصیت و غفلت و شهوتی از خود راضی بودن است و اصل هر طاعت و بیداری و خودداری از خود راضی نبودن.

### از کتابهای دیگرش

- بنده همچون درختی است که خدا آن را کاشته و از آب دادنش غافل نیست.
- معصیت مثل آتش است و تاریکی دل دود آن است. کسی که هفتاد سال در يك اطاق آتش بسوزاند، آیا آن خانه سیاه نخواهد شد؟ بنده همچون دیگی است که چون نخستین بار زیر آن آتش بر آفر وزند و اندکی سیاه شود با شستشو پاک می‌شود. اما اگر بارها و بارها با آن

بخت و یز کنند سیاهی بر آن استوار می‌گردد و دیگر شستنی نیست.  
 □ نشانه زهد هنگام اقبال دنیا ایثار آن است و هنگام برگشت دنیا سپاسگزاری خدا برای  
 از دست رفتن هر چیز دنیوی است که مایه دل بستگی و گرفتاری باشد.

### از مناجات‌ها

□ خدایا من در دارایی ام ندارم چه رسد به نداری ام، خدایا من در دانایی ام نادانم چه رسد به نادانی ام.

□ خدایا آن کس که نیکبهایش بدی است بدبهایش چه باشد و آن که راستبهایش گزاف است  
 لافش چه باشد؟

□ خدایا اگر خوبی از من پیداست به فضل تو است و تو را بر من منت و انعام است و اگر  
 بدبهای من هویداست از عدل تو است و تو را بر من حجت تمام است.

□ خدایا رضای تو منزّه از آن است که علتی از سوی تو داشته باشد چه رسد به من.

□ خدایا هر چند معصیت کنم به تو امیدوارم و هر چند طاعت کنم از تو بیم دارم.

□ هرگاه درباره دو چیز به شك اندری، بنگر پذیرفتن کدام يك بر نفس گرانتر است. همان را  
 پیروی کن. چون حق است که بر نفس گران می‌آید.

□ واردات الهی جز به ناگهان (دردل) فرود نیاید تا بندگان آن را حاصل استعداد خویش  
 نخوانند.

□ وصول به خدا یعنی رسیدن به خدا دانی، والّا خدا برتر از آن است که چیزی بدو برسد...

□ نهایت ارباب جذب بدایت اهل سلوک است و نهایت اهل سلوک بدایت ارباب جذب، اما  
 نه به يك معنا، این يك در راه فراشدن و آن يك در راه فرود آمدن است که با هم برمی‌خورند.

□ نادانی بیش از این نباشد که کسی بخواهد در وقت و حالی که دارد چیزی غیر از آنچه  
 خداوند پدیدار نموده است پدید آرد.

□ تو را در میانه ملك و ملکوت قرار داده‌اند تا بزرگی خود را بشناسی.

□ هستی همه ظلمت است و، به ظهور حق در آن، روشن شده است. هر کس در هستان بنگرد  
 و خدا را در آن و نزد آن و پیش و پس از آن نبیند از زور نور کور است و ابر آثار میان او و  
 آفتاب حقیقت حجاب شده است.



## یادداشتها

۱. رك: البناء الاجتماعی للطريقة الشاذلیة فی مصر، دكتور فاروق احمد مصطفى، الهيئة المصرية العامة للكتاب (فرع الاسكندرية)، ۱۹۸۰، ص ۶۹ به بعد.
۲. همان، ص ۷۵ به بعد.
۳. رك: جمهرة الاولیاء و اعلام اهل التصوف، السيد محمود ابوالفیض المنوفی الحسینی، مؤسسة الحلبي و شركاء للنشر و التوزيع، القاهرة، ج ۲، ص ۲۳۱.
۴. درباره ابن عطاءالله اسکندری (یا: سکندری) بهترین تحقیق عبارت است از رساله ابن عطاءالله السکندری و تصوفه، تألیف دكتور ابوالوف الغنیمی التفتازانی، رساله دکتراي فلسفه، ۱۹۵۵، دانشگاه قاهره (چاپ اول ۱۹۶۵). رجوع ما به چاپ دوم تجدید نظر شده (قاهره، ۱۹۶۹) است و نیز رك: دانشنامه ایران و اسلام، ج ۵، ص ۷۲۶-۷۲۵. منتخبات آخر این مقاله از کتاب ابن عطاءالله السکندری و تصوفه و نیز کتاب التصوف الاسلامی فی الادب و الاخلاق زکی مبارک نقل شده است.
۵. شاذلی و مرسی هیچ کدام کتابی نوشته‌اند و آثار خود را همان شاگردان خود می‌انگاشتند: «کتبی اصحابی». ابن عطاء آثار و مآثر آن دورا گرد آورد (جمهرة الاولیاء ۲/۲۳۱).
۶. زکی مبارک در کتاب التصوف الاسلامی فی الادب و الاخلاق (مصر، ۱۹۵۴ م - ۱۳۷۳ ق) منتخباتی از الحکم العطائیة را نقل و آن را تحلیل کرده است که در این مقاله از آن نیز استفاده شده است (ص ۱۵۷-۱۲۴).
۷. جالب توجه اینکه خواجه عبدالله و ابن عطاءالله هر دو بر عقیده اشعری بوده‌اند.
۸. از شاذلی نقل است که گفته است: «كان لي صاحبٌ كثيراً ما يأتيني بالوحيد فقلت له ان اردت اللتي لالوم فيها فليكن الفرق على لسانك موجوداً و الجمع في باطنك مشهوداً» (دكتور ابوالوفا الغنیمی التفتازانی، ص ۳۲۲ به نقل از لطائف المنن) خود ابن عطاءالله گفته است: «الأكوان نابتة بانباته و ممحوة باحدية ذاته» (زکی مبارک، پیشگفته، ص ۱۴۶).
۹. مثلاً این مناجات ابن عطاء را ملاحظه کنید که آدم را به یاد فقرانی از صحیفه سجّادیه و ادعیه مشهور خودمان (کمیل، ابو حمزه، صباح...) می‌اندازد: «بك استنصر فانصرني و عليك أنوكل فلانك لني و اياك أسأل فلانخبيني و في فضلك ارغب فلا تحرمني و لجناحك انتسب فلا تبعدي و ببابك اقف فلا تطردني» (زکی مبارک، ص ۱۵۶).
۱۰. دكتور ابوالوفا الغنیمی التفتازانی (پیشگفته)، ص ۱۱۶-۷۹.
۱۱. همان، ص ۱۲۱ به بعد.
۱۲. الهی کیف اعزم و انت القاهر و کیف لاعزم و انت الأمر (زکی مبارک، ص ۱۵۶).